







منتظر خواهم ماند

فاطمه‌موسوی  
وَاحِد فرهنگی

آقا جاتم بر سر جاده دل زانو زده ام و دستانم را به سوی  
آسمان گشوده و با چشمای که غبار اشک بر رویش  
پرده افکنده است برای امتنعت دعا می کنم؛ عزیز علی  
آن ارى الخلق ولا ترى...

بر من سخت است که همه را بینم و مولای خود را  
تبیّن و واهمه اى درونم موج زند که نکند آزویم محال  
شود مولایم باید و من بشناس...

آقا جاتم سکوت محض عصر جمعه هایت دلم را خون  
می کند و قصی می بینم این جمعه هم می گزند و  
نشانی از تو نمی پایم...

مولای من جمیع هایم از بی هم گذشت و تو نیامید...

ماه ها میبلد به سال هایی گشتن که تو در آنها  
حضور داشت اما ظهور نداشت و نرس هایم خشکیدند  
و برق چشمانت توبه پرتو زد گلبرگ های آن بیوند  
نخورد...

اما من دانم که می آینی...

روزی می آیی و به این جهان خسته و رنگ و رو رفته  
جانی تازه خواهی بخشید...

من منتظر خواهم ماند...



## شده هرگز؟

فاطمه‌موسوی  
وَاحِد فرهنگی

شده هرگز دلت مال کسی باشد که دیگر نیست  
نگاهت سخت دنبال کسی باشد که دیگر نیست  
برای اتفاق افتاده در یک کافه ی ایرانی  
ته فنجان توال کسی باشد که دیگر نیست  
حوالی آسمانی، پرت روی شیشه های مه  
سکوتت جار و جنجال کسی باشد که دیگر نیست  
چه خواهی کرد اگر هر بار گوشی را که برداری  
نصبیت بوق اشغال کسی باشد که دیگر نیست  
شب سرد زمستانی تو هم لرزیده ای هر چند  
به دور گردنت شال کسی باشد که دیگر نیست  
تصور کن برای عیدهای رفته، دل تنگی

به دست کارت پستال کسی باشد که دیگر نیست  
شود هر خوشة ای روزی شرایی هفتند ساله  
اگر بغضت لگدمال کسی باشد که دیگر نیست  
چه مشکل می شود عشقی که حافظ در هوای آن  
ala ya aye halal کسی باشد که دیگر نیست....

۱۲ | شنبه‌یاری فرهنگی، مبین اسلامی | رصد

## فرهنگی - مذهبی



كلامي از يه شهيد

مپندر که تنهاع شورای ایان را بدان  
بلآ آزموده اند ولا گير... صحراء  
بلابه و سعث همه تاریخ است  
شید مرتضی آینه

مردان خاکی

فائزه فرهنگی  
واحد فرهنگی



کجا هستند آن مردان خاکی

که روزی ذکرخان تنهای خدا بود

همانای که جان بر کتف نهادند

همانای که درست ما بمانیم

گرفتن راحتی از خود زمزند

که حالا ما بمانیم امن و این

کجا باید تا بینیم بعد آنها

چه آمد بر سر مرانگی ها

همه مرانگی ها رفت، مردن

به زیر خاک دشمن امن خفتند

جوان امرؤی ذکرخان خدا نیست

به ریز ای دعاهاش دعا نیست

همه فکرش برای تسب و مذ گشت

خدرا عشق را مرانگی رفت

همه جزاها چیزی تارند

به سر تنهای کلاه چجهه دارند

تمام عمر خود زند گفتند

بنای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

فقط فکرش برای حفظ نام است

نه چون همچون شما گمان رفتند

کسی دیگر به یاد چجهه ها نیست

به یاد رفتش و خیاهه ها نیست

شما رفید ساده ای ای ای ای ای ای ای ای ای

خوشا بر تالان مردان عالی

شما رفید تنهای صاف و ساده

نه ایمی و نه رسمی و نه نامه

شما رفید ماندیم تنهای

مان چند این یک عقیل ها

نه دیرج چند تیکو چند چند است

میان مرد و نامردی فنگ است

شهادت در نفس کردند و بزمود

چون امروزی با بد و مد مرد

میان دختران غفت، حیا نیست

نه آنکه دیدی بر سر روسربی نیست

به چای ایده و سوت الهی

بهین دشمن چگونه چند گردد

که ما رخنه که دیدی کرد

نه توپ و ترکش، نه خماره ای زد

نه شلیک و صدای واضحی زد

فقط مرانگی را رد شانه

که دیگر غیر مردان نمانه

همه خود خواستیم مردم چنین گرد

که حاد را مار میوین دین گرد

هنومن در نیست حاد شروع کن

به اسم اعظم آقا شروع کن

بگو با مهدی و از بای برخیز

که باید دشنمان را سست زنجه

چه گویی هر چه گویی باز هم هست

خدای خواهد هموز زود زود است

نیاشی نامید فدا شروع است

فقط بادی کن از مردان مردی

گذشتند با صلات از سیاهی

فقط حرمت باربد خوشنان را

ناشید زیر دین خون آنها

## كلامي از جنس روشنياري

امام على عليه السلام:

صوم شعبان یَذْهَبُ بِوَسَاوِينَ الصَّدَرِ وَبِلَابِ الْقَلْبِ.

روزه ماه شعبان، وسواں دل و پریشانی های جان را از بین می برد.

